

شرح داستان المرفیل رنگارنگ

ارزشهای انسانی مورد توجه:

پذیرش، اعتماد به نفس و

رضایت

(تهیه شده توسط گروه مرتبط با بازه سنی ۷ تا ۱۲ سال)

تهیه کننده:

شهلا شریفیان

مقدمه

دیوید مک کی درباره خلق «المر فیل رنگارنگ» در گفت‌وگو با نشریه گاردین گفته است: روزی همراه همسرم و دخترم در پیاده‌رو می‌رفتیم. دختر من به سبب این که مادرش یک زن امریکایی - آفریقایی تبار است، رنگ پوست تیره‌ای دارد. در این هنگام از آن سوی خیابان پسری که همراه خانواده‌اش بود، فریاد زد: کاکاسیاه فکر کردم او دخترم را به این لحن شرم‌آور صدا می‌زند. چیزی در من شکل گرفت و آن داستان «المر فیل رنگارنگ» بود.

المر در جامعه‌ای آفریده شد که ادعای مدارا دارد؛ اما حقیقت ماجرا چیز دیگری است. هنوز هم در کشورهایی که پیشرفته نامیده می‌شوند، مردم به سبب تفاوت در رنگ پوست و نژادشان کوچک شمرده می‌شوند. در حقیقت المر برآمده از جامعه‌ای بود که خود را رنگارنگ می‌دانست، اما تک‌رنگ بود و تنها رنگ خاکستری را به رسمیت می‌شناخت. از آن پس المر نمادی از پذیرش دیگری یا رنگارنگ بودن مردم از جنبه نژادی، فکری، ظاهر و قیافه و تفاوت‌ها در کودکان با نیازهای ویژه شد. این نکته به‌ویژه برای جامعه ما درس‌های فراوانی دارد. گاهی کودکانی هستند که با دیدن یک کودک با نیازهای ویژه مانند یک کودک سندرم داون بدون این که خودآگاه باشند، واژه‌های نامناسبی درباره او به کار می‌برند. یا این که کودکی از خطه جنوب ایران را در شهر خود می‌بینند و او را مخاطب سخنان ناگوار قرار می‌دهند، چون رنگ پوستش تیره است و به احتمال فارسی هم سخن نمی‌گوید. گاهی کودکی به زبان فارسی سخن می‌گوید، اما به زبان فارسی تهرانی سخن نمی‌گوید، کودکانی که زبان و لهجه‌شان با این کودک تفاوت دارد، او را مسخره می‌کنند. بسیار دیده می‌شود که کودکان، کودکی را به سبب وضع و قیافه‌اش دست می‌اندازند؛ مانند این که کودکی به سبب تفاوت نژادی چشمان ریز دارد و او را چنان خطاب می‌کنند که انگار از سیاره دیگری به زمین آمده است.

برای این که ما تفاوت‌ها را بپذیریم، باید که به کودکانمان به‌درستی آموزش دهیم که زندگی و طبیعت سرشار از تفاوت‌ها و رنگها است. هر رنگی در جای خود نیکو است. امروز المر را ترویج کنیم برای این که تفاوت‌ها تنها در نژاد نیست، بلکه در زبان، لهجه، پوشاک و پوشش نیز هست. در ظاهرمان با هم متفاوت هستیم. این گونه است که جامعه مدارا و تحمل دیگری را می‌آموزد.

شرح داستان

یک گله فیل در جنگل زندگی می کردند. تو این گله همه جور فیل بود، فیل بزرگ، فیل کوچک، فیل لاغر، فیل چاق، فیل جوان، فیل پیر و فیل خیلی بلند.

آنها خوشحال بودند. البته همه به رنگ فیلی بودند به جز المر. المر با همه فرق داشت. المر رنگارنگ بود. زد، نارنجی، قرمز، صورتی، آبی، سفید، سیاه، ارغوانی المر مثل بقیه فیل ها نبود.

ولی او غمگین نبود. با فیل های دیگر بازی می کرد و خوش می گذرانند. آنها هم با او باز می کردند و او و بقیه شاد و خندان بودند. یک شب المر خوابش نمی برد، چون فکرش خیلی مشغول بود. با خودش می گفت: چرا من با بقیه فرق دارم. کی تا حالا یک فیل رنگارنگ دیده!

لابد برای همین است که هرکس من را می بیند، می خندد.

فردا صبح وقتی فیل ها ی دیگر از خواب بیدار شدند، المر نبود. او شبانه رفته بود.

وقتی المر از جنگل می گذشت حیوانات دیگر که او را می دیدند به او می گفتند: صبح به خیر المر! و او جواب می داد: صبح به خیر!

المر رفت و رفت تا آنچه را که به دنبالش می گشت، پیدا کرد. یک درخت بلند که میوه های فیلی رنگ داشت. او تنه درخت را با خرطومش گرفت و تکان داد و تمام میوه ها به زمین ریخت. روی میوه ها غلت زد و غلت زد تا رنگ او به رنگ فیلی شد.

خلاصه المر مثل بقیه فیل ها فیلی رنگ شد. هنگامی که به سمت گله برمی گشت حیوانات دیگر که او را می دیدند به او می گفتند: عصر به خیر! او هم با لبخند جواب می داد: عصر به خیر! المر خوشحال شد که کسی او را نشناخت. ولی وقتی به گله رسید. تعجب کرد. فیل ها ساکت ایستاده بودند. کسی متوجه نشد که المر به آنها نزدیک شده است و در کنار آنها ایستاده است.

المر از خودش پرسید چه اتفاقی افتاده است؟! المر هرگز ندیده بود که دوستانش این قدر ساکت و جدی و آرام باشند. اطرافش را نگاه کرد همان جنگل همان آسمان آبی درخشان و در گوشه اش همان ابر پر از باران که هر چند وقت یکبار با بارانش جنگل را می شست و همان فیل ها.

المر نتوانست تحمل کند برای همین خرطومش را بالا برد و از ته دل نعره زد. فیل ها از صدای المر به زمین افتادند و دیدند که از خنده غش کرده است. صدایش زدند و به او گفتند: المر تویی! و دوباره خندیدند. باران شروع شد و باران رنگ تن المر را شست و المر دوباره همان فیل رنگارنگ شد. فیل ها خندیدند و شاد شدند. یکی از آنها به المر گفت: تو همیشه باعث شادی ما می شوی. همه کارهایت بامزه است.

یکی از فیل های پیر گفت : به افتخار المر جشن می گیریم و خودمان را رنگ کنیم . المر هم خودش را فیللی کند . این جشن هر سال تکرار شد. تا نمادی باشد برای اینکه هر آنچه هستند به خوبی بپذیرند .

نتیجه :

داستانی در باب **اعتماد به نفس و پذیرش** هر آنچه هستیم.

این داستان، فردیت و پذیرش خود را به همان گونه که هستیم ستایش می کند. کودکان با خواندن این داستان به ارزش تفاوت ها پی می برند و به تفاوت ها احترام می گذارند. و به خوبی یاد می گیرند تفاوت ها از ارزش های آنها نمی کاهد .